# ۱۶. تعدد قرائات (۱۴۰۲/۱۲/۰۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - سه‌شنبه، ۰۱ اسفند ۱۴۰۲

- پیشگفتار (خلاصه)
- اختلاف مصاحف امصار شاهدی بر علیه منکرین تواتر قراءات الی النبی ص
- تعجب آقای سید جعفر مرتضی از ادعای انعکاس قرائات در مصاحف عثمان
- عدم قلّت قائلین و اذعان بزرگان فن قرائت به تحمل قرائات در مصاحف عثمانی
- اذعان شهید اول، شهید ثانی و محقق ثانی
- اذعان ابن شهر آشوب در مناقب
- نقد آقای سید جعفر مرتضی بر مطالب آقای عبدالهادی الفضلی
- اشکالات آقای سید جعفر مرتضی بر ادعای حفظ و بازتاب قراءات در رسم مصحف عثمانی
    - الف) اعتراف عثمان بر وجود لحن و خطا در مصاحف
    - پاسخ: مراد از لحن خطأ در اختیار القرائة، نه لحن و خطأ در انتقال قرائت
    - ب) نفی اختلاف قرائات توسط امت اسلامی
    - پاسخ: شواهد کثیره بر وجود مصاحف مختلف و اعتبار آن ها نزد امت اسلامیه
    - ج) اختلاف رسم مصحف در کلمه واحده
    - پاسخ: حل مشکل رسم المصحف با دید درست به اختلاف قراءات

- ادامه بررسی کلام سید مرتضی با اشاره به مبانی راجع به حروف مقطعه
    - گام اول) تحلیل صحیح سبعة احرف با استفاده از روایت الغارات ثقفی
    - گام دوم) ترجیح حقیقت کتابتی قرآن بر حقیقت لفظی آن
    - ظهور اولیه کتابتی قرآن کریم چگونه بوده است ؟
    - کتاب سابق و لاحق بر وجود انسان

# پیش‌گفتار (خلاصه)

بررسی و نقد کلام مرحوم سید جعفر مرتضی درباره قراءات
اشکالات آقای سید جعفر مرتضی بر ادعای حفظ و بازتاب قراءات در رسم مصحف عثمانی، شواهد کثیره بر وجود مصاحف مختلف و اعتبار آن ها نزد امت اسلامیه ، حل مشکل رسم المصحف با دید درست به اختلاف قراءات، ادامه بررسی کلام سید مرتضی با اشاره به مبانی راجع به حروف مقطعه

# اختلاف مصاحف امصار شاهدی بر علیه منکرین تواتر قراءات الی النبی ص

گاهی میشود فایل جلسات پخش میشود، کسانی هستند از مطالبی قبلی خبر ندارند. گاهی هم تذکرات مختصر از مقدمه کار زمینهای برای ذهن شریف شما میشود. حدود ده سال مشغول این بحث بودیم. دو سال قبل طبق آن جملهای از مفتاح الکرامه که خیلی روشن روی آن تأکید کردند، چند صفحه مفتاح الکرامه که از کتب بسیار معتبر فقهی و حوزوی است، جزوه کردیم و آن را بهعنوان یک مقالهای شروع کردیم؛ کلمات آشیخ محمد جواد عاملی رضوانالله علیه. فرمایشات ایشان را بحث کردیم. به «المقام الرابع» رسیدیم.

از اینجا قول کسانی را میگفتند که میگویند تواتر قرائات به اصحابش است. بررسی کردند که این اقوال چه زمانی بوده. در ضمن همین مسأله رسم المصحف مطرح کردیم. خود رسم المصحف و اختلاف مصاحف الامصار، یکی از اقوی دلیل است بر این که این تواتر به اصحابها نمیرسد. چرا؟ چون این مصاحف امصار بهطور قطع قبل از اینها بوده. مصاحف الامصار برای سال چندم هجری است؟ حدوداً بیست و هفتم-بیست و هشتم هجری است. اما عاصم و ابن عامر... .

شاگرد: بحث چیست؟

استاد: خلاصه بحث را میگویم. از اینجا که اختلاف مصاحف الامصار بهطور قطع تاریخی روشن و متواتر دارد که برای قبل از قراء سبعه است. پس اصلاً این حرف موضوعا کنار میرود. اینکه شما بگویید این قرائات متواتر به اصحابها السبعه است. پس اختلاف مصاحف امصار را میخواهید چطور توضیح بدهید؟! تاویل کنید و راجع به آن حرف بزنید؟! و حال اینکه اختلاف مصاحف بوده. این مسیر بحث ما بود.

# تعجب آقای سید جعفر مرتضی از ادعای انعکاس قرائات در مصاحف عثمان

از جلسه قبل مطالبی ماند. آنها را ادامه میدهم. ببینید کتابی که به لطف اعزه به ما دادند، «نصوص فی علوم القرآن» است. شاید ده جلد آن را به من دادند. نمیدانم بعداً هم آمده ای نه. علی ای حال در جلد پنجم، صفحه چهارصد و پنجاه و پنج عباراتی دارند. میدانید کتاب «نصوص فی علوم القرآن» کلمات علماء را جمعآوری کردهاند. در این صفحه بخشی از کتاب مرحوم آقای جعفر مرتضی –حقائق الهامة حول القرآن الکریم- را آوردهاند. اتفاقا دقیقاً به همین بحث ما مربوط میشود.

شاگرد: این کتاب جمع چند کتاب است؟

استاد: علوم قرآنی را موضوع موضوع کردهاند و از روز اول به ترتیب تاریخ میآورند. برای خودش کاری کردهاند. باید انس بگیرید. ده جلد کتاب است. با یک فاصله طولانی هم چاپ شده است. خود کتاب را ندا‌شتم. پی دی اف آن بود. اما چون میتوانستم راحتتر بخوانم این کتاب را آوردهام. ایشان فرمودهاند: در کتاب حقائق الهامه فرمودهاند:

> دعوى توزيع عثمان القراءات على المصاحف:
>
> و من أغرب ما سمعناه و قرأناه في هذا المجال دعوى البعض: أن اختلاف مرسوم الحروف الزوائد في المصاحف، قد كان بسبب أن عثمان لما جمع القرآن في المصاحف، و نسخها على صورة واحدة، و آثر في رسمها لغة قريش دون غيرها. و ثبت عندهأن هذه الحروف من عند اللّه عز و جل كذلك منزلة، و من رسول اللّه (ص) مسموعة، و علم أن جمعها في مصحف واحد على تلك الحال غير متمكن إلا باعادة الكلمة مرتين، و في رسم ذلك كذلك من التخليط و التغيير للمرسوم، ما لا خفاء به؛ ففرّقها في المصاحف لذلك؛ فجاءت مثبتة في بعضها، و محذوفة في بعضها؛ لكي تحفظها الامة، كما نزلت من عند اللّه تعالى، و على ما سمعت من رسول اللّه (ص). فهذا سبب اختلاف مرسوماها في مصاحف أهل الأمصار. و قال المهدوي: «.. إن جميع هذه القراءات، التي نزل عليها القرآن، داخلة في خط المصحف المجتمع عليه، غير خارجة عنه».و نسب مثل هذا إلى جماعات من الفقهاء، و القراء، و المتكلمين[1]

**«دعوى توزيع عثمان القراءات على المصاحف»**؛ مصاحف مدینه، مکه، بصره، کوفه با هم اختلاف روشنی دارند.تا الآن هم هست و بوده. از قدیم هم معروف بوده. عرض کردم اولین قاری از قراء سبعه از نظر سنی، ابن عامر شامی است. شاید صد و سیزده سال هم عمرش بود. طبق آن چیزی که

خودش گفته حدود بیست سال از عمرش قبل از کار عثمان بوده. یک جوان بیست ساله بوده که تازه عثمان مصاحف را به امصار فرستاده است. یک آدم کمی نیست. بعد هم خودش از قراء سبعه شده. به نظرم تا صد و شانزده هم زنده بوده. ابن کثیر مکی کمی بعد از او وفات کرد. خیلی عمر طولانی داشته.

در التمهید، در کلمات خود حقائق الهامة هست؛ این از واضحات است، ابن ندیم در الفهرست هم ذکر کرده. از قدیم میدانستند اولین کتابی که به این قاری بزرگ نسبت میدادند، کتاب «اختلاف مصاحف الامصار» بود. یعنی خود ابن عامر به‌عنوان یک قاری بزرگ کتاب نوشته است. و این را ثبت کرده است. بعد از او هم بزرگان فن مرتب دنبال آن را گرفته‌اند.

خب ایشان میفرمایند حال چرا مصاحف بلاد فرق داشته؟ میگویند بعضیها یک مطلب غریبی گفته‌اند.

**«و من أغرب ما سمعناه و قرأناه في هذا المجال دعوى البعض»؛** در عصر ما واقعاً به این صورت است. همین اخیر چند کلمه از بزرگان تحقیق را شنیده‌ام. البته در اینجا فعلاً نام مبارک ایشان مطرح است. در زمان ما کسانی هستند که تا بگویند عمر تلف نکرده‌اند، از لحاظ عمر استفاده کرده‌اند، سرآمد تحقیق و تتبع بوده‌اند، تا نام این افراد را میبری میبینید قبول میکنند. این شخص سرآمد تتبع است. گوی یک روز از عمرش را بیهوده صرف نکرده است. این جور بودند. یکی از آنها همین آقا هستند. البته خودشان گفته اند من بناء نداشتم کتابی در علوم قرآنی بنویسم. وقتی خواستم الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله را بنویسم، برایم بحث قرائات مطرح شد. خواستم به‌عنوان بخشی از الصحیح آنها را بیاورم اما وقتی دیدم گسترده شد، گفتم بهتر است یک کتاب جدا باشد. خود همین دارد میگوید که ایشان از کجا وارد این بحث شدند. خب ایشان این کتاب را نوشته اند. در برخی از مباحث من بعضی از عبارات ایشان را خواندم. مثلاً گفته بودند: «القرائات تساوق التحریف». در اینجا هم میگوید «اغرب ما سمعناه».

---

[1] حقايق هامة حول القرآن الكريم نویسنده : العاملي، السيد جعفر مرتضى  جلد : ۱  صفحه : ۲۲۰

# عدم قلّت قائلین و اذعان بزرگان فن قرائت به تحمل قرائات در مصاحف عثمانی

«بعض»ای که ایشان می‌گویند بعض نیستند، اینها بزرگترین بزرگان فن علوم قرآنی هستند. دانی کم کسی است؟! ابن جزری کم کسی است؟! اینها «بعض» نیستند که «اغرب ما سمعناه» بگویید. اینها تمام عمرشان تخصصشان این بود. ایشان به‌عنوان «بعض»، حرف اینها را می‌گویند و آدرس هم می‌دهند. البته اصلش را از کتاب آقای هادی فضلی آدرس می‌دهند.

جلوتر عرض کردم؛ تقریباً کسی که در زمان ما آن سدی که التمهید بر علوم قرآنی حاکم کردند شکسته، آقای هادی فضلی بوده. صاحب التمهید شاگرد مرحوم آقای خوئی هستند. همان مبانی استادشان را دارند. خیلی هم پر طمطراق هستند. حالا بعد عبارت ایشان را می‌آورم تا ببینید. آقای هادی فضلی هم مثل ایشان، شاگرد مرحوم خوئی بودند. اما خب وقتی به‌صورت گسترده به‌دنبال اینها بودند، نمی‌دانم از بچگی اقراء و مقری داشتند یا نه، ولی خلاصه این کتاب را نوشته اند.

شاگرد: آقای هادی فضلی لبنانی است یا سعودی است؟

استاد: سعودی هستند و بعد ایشان نجف بوده.

شاگرد: در ذهنم بود که اگر ایشان سعودی باشند با اینها بیشتر سر و کار دارند. در آن جا این بحث رایج است.

# اذعان شهید اول، شهید ثانی و محقق ثانی

استاد: در جاهای مختلف این رواج مهم است. مثلاً در همین جبل عامل که صاحب مفتاح الکرامه در آن جا به دنیا آمده‌اند، زمان مرحوم شهید اول و شهید ثانی بسیار رایج بوده. بعد از قرن یازدهم اینطور مدام فراموش شده. محقق ثانی مگر جبل عاملی نیستند؟! برای همان منطقه هستند. محقق ثانی خیلی محکم هستند در دفاع از شهید اول. مگر شهید اول چه کار کرده؟ قرائات سبع که نزد همه علماء شیعه ثابت بوده، شهید می‌گوید چرا عده‌ای از اصحابنا می‌گویند عشر متواتر نیست و فقط سبع متواتر است؟! عبارت صریح ایشان در ذکری الشیعه است. نه ذکری اهل السنة!

کتاب «أسنی المطالب فی مناقب اسد الله الغالب» برای ابن جزری است. در اهل‌سنت یک احتمال کوچک نمی‌دهند که ابن جزری شیعه باشد. می‌گویی پس چطور کتاب «اسنی المطالب» را نوشته است؟ خب کتابش را ببینی می‌فهمی. خیلی از چیزها را آورده اما درجایی‌که می‌خواهد با شیعه در بیافتد، در می‌کند. معلوم است. این را به این دلیل می‌گویم که احتمال شیعه بودن در ابن جزری نیست. خب یک عالمی که سنی است، بعد از اینکه شهید اول را شهید کردند... . یک وقتی است که می‌گویی قبلش بوده اما هنوز صدایش در نیامده بود، ابن جزری هم یک چیزی گفت. بعد از اینکه این شهید مظلوم را با آن همه حرف‌های ناروا شهید کردند، حالا ابن جزری شرح حال ایشان را می‌نویسد[1]. ایشان چه می‌گوید؟ می‌گوید ما مدت‌ها با هم بودیم. نمی‌دانم این‌هایی که می‌گویند درست است یا نه. به او گفتند شافعی بود. قبل از اینکه اینها را بگویی می‌گویی خدا به حال او آگاه است. دادگاه تشکیل دادند و او را شهید کردند. من می‌گویم شهید کردند، ولی می‌گویی او را هلاک کردند. ببینی قبلش چه تعبیری می‌آورد! بعد از اینکه به‌عنوان اتهام رفض و تشیع او را شهید کردند، حالا می‌گوید: «و هو إمام في الفقه والنحو والقراءة». یعنی خیلی جرأت می‌خواهد کسی که آنها خودشان کشتندش، آلآن اینطور فضیلت او را بگویند. این یک چیز کمی نیست. آن هم ابن جزری که مورد اتهام آنها نیست. الآن این کتابش در دست هم هست. یعنی شهید اینطور شخصی است که متخصص در قرائات است. سرآمد آنها می‌گویی «امامٌ فی القرائة». این شخص کمی نیست. معلوم می‌شود که خیلی زحمت کشیده‌اند.

شهید در ذکری چه می‌گویند؟ می‌گویند چرا گفته اند قرائات عشر متواتر نیست؟! در نماز همه آنها را خاطر جمع بخواهید، لثبوت تواتر العشر. این عبارت ذکری است. خب اینها خیلی مهم است. اینها تراث شیعی است. بهاحتی آنها را کنار می‌گذارند و حرف‌های دیگری می‌آید.

---

[1] غاية النهاية في طبقات القراء (۲/ ۲۶۵)

محمد بن مكي بن محمد بن حامد3 أبو عبد الله الجزيني الشافعي كذا كتب بخطه لي في استدعاء, ولكنه شيخ الشيعة والمجتهد4 في مذهبهم, ولد بعد العشرين وسبعمائة, ورحل إلى العراق وأخذ عن ابن المطهر وغيره, وقرأ القراءات على أصحاب ابن مؤمن وذكر لي ابن اللبان أنه قرأ عليه, وهو إمام في الفقه والنحو والقراءة, صحبني مدة مديدة فلم أسمع منه ما يخالف السنة

ولكن قامت عليه البينة بآرائه5 فعقد له مجلس بدمشق واضطر, فاعترف ليحكم بإسلامه الشافعي فما حكم وجعل أمره إلى المالكي فحكم بإراقة دمه, فضربت عنقه تحت القلعة بدمشق وكنت إذ ذاك بمصر وأمره إلى الله تعالى.

# اذعان ابن شهر آشوب در مناقب

مناقب ابن شهر آشوب را ببینید. مرحوم نوری در مستدرک الوسائل از یک عالم سنی نقل میکند که یک عالم سنی محمد بن علی بن شهرآشوب را ذکر میکند. در وصف او چه میگوید؟ او میگوید «هو امام عصره فی القرائة». یک سنی برای ابن شهر آشوب میگوید «امام عصره فی القرائة»[1]. خب شوخی نیست یک سنی بگوید «امام عصره فی القرائة». معلوم میشود که او را به این صورت میشناختند. ابن شهر آشوب در مناقب چه میگویند؟ میگویند هفت قاری سبعه، با همه وجوه قرائاتشان، به امیرالمؤمنین بر میگردند. این سنی میگوید امام در قرائت است. همینطور در مناقب جزاف بگوید «وهو اعلم اهل الاسلام فی علمه بوجوه القرائات»؟! بعد هم میگوید کل قرائات سبعه به ایشان بر میگردد. الآن هم زحمت کشیدند کتاب «النقض» را پیدا کردند؛ برای عبدالجلیل قزوینی رازی است. شاگرد همین ابن شهر آشوب، قطب راوندی است. کمی متأخر از طبرسی بزرگ –پدر- هستند. رضوان الله تعالی علیهم. ایشان میگویند اینها چیست؟! معلوم میشود که در آن زمان هم این تهمت ها را میزدند. ایشان در النقض دفاع میکند.

---

[1] مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمةج3، ص: ۵۹: و قال شمس الدين محمد بن علي بن أحمد الداودي المالكي تلميذ عبد الرحمن السيوطي في طبقات المفسرين: محمد بن علي بن شهرآشوب بن أبي نصر أبو جعفر السروي المازندراني رشيد الدين، أحد شيوخ الشيعة، اشتغل بالحديث، و لقي الرجال، ثم تفقه و بلغ النهاية في فقه أهل مذهب، و نبغ في الأصول حتى صار رحله، ثم تقدم في علم القرآن و القراءات و التفسير و النحو، و كان إمام عصره، و واحد دهره، أحسن الجمع و التأليف، و غلب عليه علم القرآن و الحديث، و هو عند الشيعة كالخطيب البغدادي لأهل السنة في تصانيفه، و تعليقات الحديث و رجاله و مراسيله، و متفقه و متفرقه. إلى غير ذلك من أنواعه، واسع العلم، كثير الفنون، مات في شعبان سنة ثمان و ثمانين و خمسمائة.

# نقد آقای سید جعفر مرتضی بر مطالب آقای عبدالهادی الفضلی

خلاصه ببینید اینکه می‌گویند «من أغرب ما سمعناه و قرأناه في هذا المجال دعوى البعض»، این بعض، اینطور بعض هستند! به «القرائات القرآنیه» آقای هادی فضلی هم آدرس می‌دهند؛ «القرائات القرآنیه تاریخ و تعریف». ایشان حرف استادشان مرحوم آقای خوئی را رد می‌کنند. کتاب خوبی است. الآن هم در قم، در مدرسه خودشان این را تدریس می‌کنند. آقای هادی فضلی در خیابان ساحلی مدرسه دارند. کتاب ایشان را هم درس می‌دهند.

الآن ببینید کتاب ایشان مصدر آقای جعفر مرتضی است. من خیلی دیدم. برایم خیلی جالب بود. کتاب ایشان الآن به‌عنوان یکی از مصادر بین‌المللی علوم قرآنی مورد ارجاع است. یعنی دیدم در بسیاری از کتابهای اهلسنت در دانشگاه‌های‌شان به کتاب ایشان ارجاع می‌دهند. چون ایشان زحمت کشیده‌اند. حالت خیلی بازی دارند. البته نقضهایی به این کتاب داشتم. قبلاً عرض کرده‌ام. بعضی از جاها ایشان خیلی خوشبینانه برخورد می‌کنند. جلوتر عرض کردم.

شاگرد: احتمالش هست چون ایشان در آن فضا بوده، با توحید مصاحف و با تسبیع ابن مجاهد خیلی خوشبینانه برخورد می‌کند؟

استاد: نمی‌دانم دیدگاه واقعی ایشان اینطور بوده یا نه، به‌عنوان مماشات و تقیه بوده. می‌شود از کسانی که شاگرد نزدیک ایشان بوده‌اند پرسید.

علی ای حال ایشان از این کتاب آدرس می‌دهند که «من اغرب ما سمعناه»؛ یعنی اختلاف مصاحف المصار. بعد شروع می‌کنند به اشکال کردن. برای حرف دانی و ابن جزری پنج رده دارند. ایشان تنها حرف آنها را آورده است. یعنی وقتی آدم کار گسترده بکند می‌بیند فضاهای جدید به چشمش باز می‌شود. من جوابهای ایشان را می‌خوانم. این را مقدمه قرار دادم تا شما ببینید اختلاف مصاحف المصار که برای آن کتاب نوشته شده و این آقایان می‌گویند، عمداً عثمان مصاحف را مختلف نوشت. چرا؟ این عبارتی است که ایشان نقل کرده‌اند. ایشان می‌گوید این بعض گفته اند:

**«أن اختلاف مرسوم الحروف الزوائد في المصاحف، قد كان بسبب أن عثمان لما جمع القرآن في المصاحف، و نسخها على صورة واحدة، و آثر في رسمها لغة قريش دون غيرها، و ثبت عنده أن هذه الحروف»؛** حروفی که مصحف مدینه با کوفه با بصره و با شام فرق دارند، « من عند اللّٰه عز و جل»؛ حضرت هم «فالیخاف» را اقراء فرمودند و هم «والیخاف» را. وقتی بین مسلمین معلوم بود که هر دوی آنها هست گفت چه کار کنیم؟! در یک مصحف که نمی‌توان هم «واو» بنویسیم، و زیرش هم «فاء» بنویسیم! گفت در مصحف کوفه «والیخاف» می‌گذاریم، و در مصحف مدینه «فالیخاف» می‌گذاریم.

**«ثبت عندہ أن ہذہ الحروف كذلك منزلة، و من رسول اللّٰہ (ص) مسموعة، و علم أن جمعہا فی مصحف واحد علی تلك الحال غیر متمكن إلا باعادة الكلمة مرتین»**؛کلمہ را دوبار بنویسیم، **«و فی رسم ذلك كذلك من التخلیط و التغییر للمرسوم، ما لا خفاء بہ»**. مہم ترش این بود کہ خود شارع مقدس برای مسألہ افراد القرائة خیلی هزینہ کردہ است. چون قرآن در آن عُلوّی کہ دارد، بقائش در امت السلامیہ بہ نحو سہولت است. «وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ» [1]، «فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ» [2]بقائش بہ افراد القرائة بود. این خیلی مہم بود. ما جلسات متعددی راجع بہ اہمیت افراد القرائة صحبت کردیم. ابن جزری هم آوردہ بود. گفت بعدها در یک جلسہ با هم میخواندند، مشایخ اقراء مواظب بودند کہ در یک جلسہ دو قرائت را با هم نخوانند. لذا شہید ثانی چون عصرشان گذشتہ بود، فرمودند من دوبار قرائات سبع را نزد استاد تا آخر خواندم. بعد هم قرائات عشر را تا سورہ کہف خواندم. خود شہید ثانی این را میگویند. شہید اول کہ فوق اینها بودہ. «امامٌ فی القرائة»؛ گفتن «امام» چیز کمی نیست. آن هم بعد از شہادت ایشان!

پس «فرّقوا»؛ صرفاً این نبود کہ مصحف مثلاً خراب دربیایید. مسألہ افراد القرائة برای آنها مہم بود. لذا در بقیہ جاها کہ میتوانست چند قرائت باشد، در یک جلسہ اقراء مخلوط نمی کردند.

کتاب «الآیات البینات» را هم چندبار گفتہ ام. این مصری معاصر علیہ کسانی کہ جمع میخوانند کتاب نوشتہ است.

**«ففرّقوا فی المصاحف لذلك؛ فجاءت مثبتة فی بعضها، و محذوفة فی بعضها؛ لكی تحفظها الامة، كما نزلت من عند اللّٰہ تعالی، و علی ما سمعت من رسول اللّٰہ (ص). فهذا سبب اختلاف مرسوماها فی مصاحف أهل الأمصار».**

**«و قال المهدوی»؛** مهدوی هم مثل دانی از معارفی علوم قرآنی است. چرا بہ او مهدوی میگویند؟ چون برای شهر مهدیہ در آفریقا است. یعنی اهل مهدیہ است.

**«.. إن جمیع هذہ القراءات، التی نزل علیها القرآن، داخلة فی خط المصحف المجتمع علیہ، غیر خارجة عنہ»و نسب مثل هذا إلی جماعات من الفقهاء، و القراء، و المتكلمین»؛** بہ النشر فی القرائات العشر آدرس دادهاند.

**«و تقدم قولهم: ان القراءات السبعة موجودة فی مصحف ابی بكر أیضا ...»؛** این بحث مفصلتری دارد کہ بہ نظرم هنوز وارد آن نشویم. بعد میگویند «و نقول».

---

[1] القمر ۱۷

[2] المزمل ۲۰

اشکالات آقای سید جعفر مرتضی بر ادعای حفظ و بازتاب قراءات در رسم مصحف عثمانی

# الف) اعتراف عثمان بر وجود لحن و خطا در مصاحف

> أولا: إن عثمان نفسه قد اعترف: بأن المصاحف التي كتبها لأهل الامصار، تشتمل على شيء من اللحن، كما أشار غيره إلى وقوع نقص لبعض الحروف فيها و قد تقدمت الاشارة إلى ذلك، فلا نعيد ..
>
> و ثانيا: ماذا يصنع هؤلاء بتلك الاختلافات، التي لم تعترف بها الأمة، و أصرت على الاخذ ببعضها، و نبذ البعض الآخر، مع أنها موجودة في بعض مصاحف الأمصار التي كتبها عثمان ..؟!
>
> و ثالثا: ماذا يصنع هؤلاء باختلاف الرسم للكلمة الواحدة، في المصحف الواحد؟! و كيف يوجهون اسقاط الالفات في أواسط الكلمات، و الرسم الخاطيء لكثير من الكلمات؟!.**[1]**

شما اولین در ایشان را ببینید. اینها میگویند عثمان عمداً اختلاف مصاحف الامصار راگذاشت. جواب میدهند.

**«أولا: إن عثمان نفسه قد اعترف: بأن المصاحف التي كتبها لأهل الامصار، تشتمل على شيء من اللحن»**؛ بعد از اینکه مصحف را نوشتند خود عثمان گفت، چه کنیم؟! مصاحف مشتمل بر اشتباه است، «ستقیمه العرب بالسنتها»؛ خود عرب اینها را با زبانشان درست میخوانند. روایت معروف عثمان است. چقدر سر این روایت بحث شده است. **«كما أشار غيره إلى وقوع نقص لبعض الحروف فيها و قد تقدمت الاشارة إلى ذلك، فلا نعيد».**

---

[1] حقایق هامة حول القرآن الكريم نویسنده : العاملي، السيد جعفر مرتضى جلد : ۱ صفحه : ۲۲۱

# پاسخ: مراد از لحن خطأ در اختیار القرائة، نه لحن و خطأ در انتقال قرائت

تا جایی که این مطالب در ذهن شما است، این حرف که عثمان چنین گفت، چقدر می‌تواند در قبال مسأله اختلاف مصاحف امصار در آن‌ها باشد؟

شاگرد: دو وادی است. این می‌گوید در آن لحن است. و دیگری می‌گوید قرائات مختلف در آن است.

شاگرد2: یعنی عمداً که لحن ننوشته اند. یک مصحف می‌نویسند و یک لحن می‌نویسند.

استاد: اولاً این حدیث، حدیثی است که در نقل ها آمده. آن چه را که بدنه مسلمین با اقراء های مختلف دارند؛ در طول تاریخ میلیون ها نفر شده‌اند، کاری که صورت گرفته را کالعدم در نظر بگیریم و بگوییم عثمان چنین گفته است! نکته مهم این است: شما یک جا بیاوری که یک نفری که اهل آگاهی است... ؛ یک وقتی کسی که چیزی دستش نیست. تازه برخورد کرده و چیزی می‌گوید. ما با او که کاری نداریم. کسی که اهل فضل باشد، در تاریخ اسلام یک نفر بیاوری که گفته باشد، این مصاحفی که با هم اختلاف داشتند یکی از آن‌ها اشتباه است و همانی است که عثمان گفت.

در فدکیه خطأ الکتاب را گذاشتم؛ از سعید بن جبیر، از عایشه و ... خطأ الکتاب را می‌گفتند. چهارات ، پنج جا است که کاتب اشتباه کرده است. راجع به آن مفسرین چقدر بحث دارند. یکی از آن‌ها همین «ان هذان»، ای «انّ هذان، ای «انّ هذین» است. می‌گویند این خطاء الکتاب است. باید می‌نوشتند «انّ هذین»، اما اشتباه کرده آن را با الف نوشته است. همین را جواب داده‌اند. ولی در نقل ها هست که پنج جا خطأ الکتاب است. این لحن است. خب لحن یعنی اشتباه، اگر ان اسخ اشتباه نوشته و یک «وه» اضافه کرده، چون ان اسخ اشتباه کرد و عثمان هم می‌گوید خود عرب درست می‌کنند، این «وه» بماند؟! ای اگر در آن مصحف دیگری «وه» را سهوا انداخته، ولی بعد از اینکه فهمیدند سهوا انداخته، این لحن بماند؟! چنین چیزی ممکن نیست. به خلاف اینکه اختلاف مصاحف تا به حال مانده است.

بد نیست پنج تا را سریع بخوانم. شما هم با آن چیزی که الآن در ذهنتان هست، ببینید حرف ایشان را چه اندازه می‌توانید قبول کنید و چه اندازه می‌توانید تردید کنید و چه اندازه می‌توانید سریع جواب بدهید. جلسات قبل هم گفتم. اگر خیلی از مباحثی که قبلاً مباحثه کرده‌ایم در ذهن شریفتان فعال باشد، تا من جواب های ایشان را می‌خوانم جواب حرف به ذهنتان می‌آید. اگر یادتان نباشد تردید می‌کنید که یک چیزهایی بود. اگر کلاً فراموش شده باشد می‌گویید حرف خوبی است. عثمان خودش می‌گوید که اشتباه شده. آن‌ها هفت مصحف فرستاده‌اند، در یکی از آن‌ها اشتباه شده.

شاگرد: خطأ کاتب القرآن در جایی ماندهٔ؟

استاد: مفسرین خطاء را قبول ندارند. حق هم با همان ها است. سر جایش ان شاءالله عرض میکنم. خطأ الکاتب در کافی شریف هست، در روایات شیعه هم هست که در لسان معصومین فرمودهاند. در کتابهای اهلسنت هم مفصل آمده است. دانی مفصل اینها را بحث میکند. در رسم المحصف بحث میکند که خطأ به چه معنا است. جواب های خیلی لطیفی هم دارد. یعنی کسی که اطلاعاتش گستردهٔ میشود میبیند که این جواب ها درست است. یعنی گاهی خطأ، خطأ در اختیار القرائهٔ است. این خیلی لطیف است. ما چقدر راجع به اختیار القرائهٔ بحث کردهایم! اعزه ای که در اینجا بحث میکنند اصلاً تصوری از اختیار القرائهٔ ندارند. بسیاری از اعزه از اختیار القرائهٔ تصوری ندارند اما بعد هم شروع به در کردن میکنند. ما که این قدر روی آن بحث کردهایم، بسیاری از این خطأها وقتی خودتان را در آن فضاها قرار میدهید، یعنی خطأ فی الاختیار. نه خطأ در انتقال آن لفظ قبلی در اینجا. این را من نگفتهٔ ام. شاگرد بزرگ شاطبی میگوید. سه استاد شاگرد بودند؛ شاطبی نظام شاطبیه بود. سخاوی صاحب جمال القراء شاگرد مهم او است. شاگردش ابوشامه است. این سه استاد و شاگرد بودند که خیلی تأثیرگذار بودند. تقریباً معاصر مرحوم صاحب مجمع البیان بودند. سخاوی بهخوبی به اینها جواب میدهد. جواب کسی است که یک عمر در اینها کار کردهٔ است.

شاگرد: اولی را فرمودید؟

استاد: در اولی ایشان جواب دادند. گفتند وقتی خود عثمان میگوید در مصحف لحن است، دیگر ما چه بگوییم عمداً این قرائات را گذاشتهاند؟! لحنی که او میگوید یکی «وَٱلۡمُقِيمِينَ ٱلصَّلَوٰةَ» [1] است. باید «والمقیمون» باشد. میگوید املاء کنندهٔ گفته. «انّ هذین»، «إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَا

وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ» [2]. سه-چهار آیه است که از روز اول معلوم بودهٔ. سعید بن جبیر گفتهٔ چهار جای مصحف را ناسخ اشتباه کردهٔ است. در قرن اول این را گفتهٔ. سعید بن جبیر جزء بزرگان تابعین است. این حرفها از او نقل شدهٔ است. منظور اینکه «فی القرآن لحن» معلوم بودهٔ که مراد این نیست. شما یک نفر بیاوری که اهل کار بوده باشد و گفته باشد این مصاحف از آن هایی است که عثمان گفت «لحن» است. نزد بدنهٔ مسلمین و بزرگان آنها واضح بودهٔ که این «لحن» عثمان ربطی به اختلاف مصاحف الامصار ندارد.

---

[1] النساء۱۶۲

[2] البقره ۶۲

# ب) نفی اختلاف قرائات توسط امت اسلامی

دومین اشکال را ببینید:

> و ثانيا: ماذا يصنع هؤلاء بتلك الاختلافات، التي لم تعترف بها الأمة، و أصرت على الاخذ ببعضها، و نبذ البعض الآخر، مع أنها موجودة في بعض مصاحف الأمصار التي كتبها عثمان ..؟![1]

**«و ثانيا: ماذا يصنع هؤلاء بتلك الاختلافات، التي لم تعترف بها الأمة»؛** اختلافاتی که امت بعد از آن قبولش نکرده‌اند.

**«و أصرت على الاخذ ببعضها، و نبذ البعض الآخر، مع أنها موجودة في بعض مصاحف الأمصار التي كتبها عثمان ..؟!»؛** چرا امت بعضی از آنها را طرد کردند؟! چرا امت اصرار کردند بر قبول بعضی از آنها؟!

---

[1] حقایق هامة حول القرآن الكريم ویسنده : العاملي، السيد جعفر مرتضى  جلد : ۱ صفحه : ۲۲۱

# پاسخ: شواهد کثیره بر وجود مصاحف مختلف و اعتبار آن ها نزد امت اسلامیه

شاگرد: امت چه چیزی را ترک کردند؟ شاید بعضی از مصاحفی را می‌گوید که عثمان جا گذاشت.

شاگرد۲: نه، خودش مصاحف عثمان می‌گوید.

استاد: در کتاب‌شان خیلی از این‌ها را به التهمید ارجاع می‌دهند. در التمهید می‌گویند الآن می‌گویند مصحف شام به این صورت بوده؛ «انا لانجوّز القرائة بمصحف الشام»، چون الآن که نمانده. خب حال مصحف شام نمانده. الآن مصحف الجزائر را چه کار می‌کنید؟! اوالً امت اصراری ندا‌شتند که مصحف شام از بین برود، بلکه برعکس است. شیعه و سنی دارند؛ الآن مجمع و تبیان را باز کنید، هر کجا در مصحف شام اختلاف داشتند، بزرگان علماء شیعه ذکر می‌کنند؛ می‌گویند در مصحف شام این بوده. خب اگر می‌خواستند بر دفع آن اصرار کنند می‌گفتند این مصحف غلط بود! گمان من این است که صنعت چاپ در بلاد اسلامی شرقی تحت حکومت عثمانی...؛ و آن ان‌اسخ معروف حافظ عثمان. اولین بار اسمش را از حاج آقا شنیدم. حافظ عثمان که این مصحف را آورد، الآن در ذهن شریف ایشان این بوده که مصحف همین است. «اصرت الامة» می‌گویند، به گمانم منظورشان همین است. یعنی مصاحف ورش را ایشان ندیده بودند. مصاحفی هم که می‌گویند «اصرت الامة» یعنی همین مصحف حفص از عاصم که بعد از صنعت چاپ با یک چاپ، چاپ شده. و الّا الان بروید با آقایانی که محقق مصاحف هستند صحبت کنید. همانی زمانی‌که بزرگانی از شیعه و غیر شیعه بودند، مصاحف مختلفی با قرائات مختلف و با رسوم مختلفی بوده. اصلاً این واضح آشکار است. ایشان می‌گویند «اصرت الامة». یک مورد بیاوری که امت اصرار کرده باشند که این نباشد. باید سند بیاوری. همینطور کلی بگویی «اصرت الامة»؟!

# ج) اختلاف رسم مصحف در کلمه واحده

> و ثالثا: مازا يصنع هؤلاء باختلاف الرسم للكلمة الواحدة، في المصحف الواحد؟! و كيف يوجهون اسقاط الالفات في أواسط الكلمات، و الرسم الخاطيء لكثير من الكلمات؟![1]

ایشان پنج ردیه آوردهاند که در هیچکدام از آنها سر سوزنی وارد بحث اختلاف مصاحف المصار نشدهاند. نکته این است. یعنی از جاهای دیگر حرفهایی را میآورند که اصلاً ربطی به این بحث ندارد. آنها را در این قرار میدهند. خب جواب سوم چیست؟

**«و ثالثا: مازا يصنع هؤلاء باختلاف الرسم للكلمة الواحدة، في المصحف الواحد؟!»**؛ در یک مصحف واحد چطور نوشته اند؟ دو جور نوشته اند. در التمهید برای این چه کار میکنند!

شاگرد: مثلاً یک جا با الف است و یک جا نیست.

---

[1] همان

# پاسخ: حل مشکل رسم المصحف با دید درست به اختلاف قراءات

استاد: یک کلمه واحده است، یک جا با الف است و یک جا با الف نیست. یک جا با صاد است، یک جا با سین است. معلوم است که ناسخ در اینجا اشتباه کرده! همان جا ما چقدر مسأله اختلاف را تأکید کردیم. در همینجا مسأله اختلاف القرائات چقدر مهم است. اتفاقا جایی که دو جور نوشته

اند موید این است. «أَصْحَبُ لِيْكَةَ»[1] چرا در مصحف واحد ناسخ دو جور نوشته؟ خب به بحث قرائاتش بروید می‌بینید که چرا دو جور نوشته است. شما که دیدتان به قرائات منفی است می‌گویید اشتباه نوشته است. اما کسی که می‌داند روی حساب در مصحف دو جور نوشته، برایش واضح است. وقتی به تفسیر مراجعه می‌کنید می‌بینید دم و دستگاهی به پا می‌شود.

مصحف حمص در المقنع دانی نیست. اینطور یادم هست. اینها را می‌گویم تا ملکه ذهنتان شود. ذکر مصحف اهل حمص در کتاب اصلی دانی –المقنع فی رسم المصحف- نیست. اما کجا هست؟ می‌گفتند پدر ما عقیده‌ای به کربلائی کاظم نداشت. می‌گفت من او را امتحان کردم و دیدم او غلط می‌خواند. در جزءهای از دریا هم هست. می‌توان بلواسطه از محضر ایشان پرسید. می‌گویند من از

ایشان پرسیدم و گفتم «كَلّا وَالْقَمَرِ»[2]، فوری ادامه داد «وَاللَّيْلِ إِذْ دَبَرَ» که اصلاً در مصحف نیست. می‌گویند گفتم اینکه نشد. بعد آقای رازی رفتند و تبیان شیخ را آوردند. دیدند قرائت ابن مسعود این است. می‌گویند من اولش پرسیدم این چه قرآنی است که به شما داده شده؟ گفت قرآن متعارف است. خب در مباحثه ما چه شد؟! چقدر جالب! در همین مصاحف امصار که عثمان فرستاده،در مصحف اهل حمص الف دارد. کربلائی کاظم هم همان را خوانده است. «و الليل اذا ادبر». یعنی این تعدد مصاحف در این فضاها این قدر مهم است. این در مصحف اهل حمص بود. ولی دانی این را در کجا آورده است؟ دانی دو کتاب مهم دارد. یکی التیسیر است که محور شاطبیه است. شاطبی آن را به شعر درآورد. کتاب دیگر مفصلش «جامع البیان فی القراءات السبع» است. بیشتر از سبع نیست. اگر یادتان باشد حرف شهید ثانی را از جامع البیان توضیح دادیم. تناقض آشکاری که این متاخرین به شهید ثانی نسبت داده‌اند، با آن بر طرف شد. وقتی آدم چیزی نمی‌داند می‌گوید شهید ثانی در یک سطر تناقض گفته! کجا این بنده خدا تناقض گفته اند؟! ما درسش را نخوانده‌یم و خبر نداریم، می‌گوییم تناقض گفته اند. در التمهید عبارت چه بود؟ «هفوة من عظیم»[3]! این را برای شهید ثانی‌ای بگوییم که درسش را خوانده؟! بگوییم «هفوة من عظیم». عظیم چه کسی است؟ شهید ثانی است. «هفوة» آن چیست؟ تصریح می‌کند که این قرائات «کل نزل بها الروح الامین». بعد می‌گویند این جوان بوده و هنوز مطلب خیلی به دستش نبوده، اما در کتاب‌های دیگرش عدول کرده. آن صفحه‌ای که گذاشته‌ام را نگاه کنید. شهید کجا عدول کردند؟! در روض؟! همه جا همین را دوباره تکرار کردند. عدولی ندارند. این فضایی است که اختلاف مصاحف

الامصار به این صورت بوده.

شاگرد: دانی در جامع البیان گفته؟

استاد: بله. من از حافظه گفتم. مصحف اهل حمص را دانی در جامع البیان مطرح کرده است. و الاّ در المقنع نیاورده است. چرا؟ باز خودش رموز فنی ای دارد. صرفاً غفلت از کار نیست. کسانی که متخصص هستند میدانند. شبیه حرف ابوعلی فارسی؛ ابوعلی فارسی گفت چون امالهٔ الف در «مالک» با سند به حضرت نرسیده، ولو قاعدتاً درست است اما ما مجاز نیستیم الف «مالک» را امالهٔ کنیم. ابو حیان در البحر المحیط گفت من برای امالهٔ آن سند دارم. شما خبر ندارید. محقق کتاب جواب خوبی به او داد. گفت این السبعهٔ ابوعلی فارسی فقط برای سبعهٔ است، شما از غیر طریق سبعه سند دارید. چقدر بحثهای لطیف و مستندی است! اینکه یک کلام را از جیبشان دربیاورند نبوده تا ما اینطور نسبت بدهیم.

---

[1] الشعراء ۱۷۶

[2] المدثر ۳۲

[3] التمهيد في علوم القرآن، ج۲، ص: ۵۷

ادامه بررسی کلام سید مرتضی با اشاره به مبانی راجع به حروف مقطعه

# گام اول) تحلیل صحیح سبعة احرف با استفاده از روایت الغارات ثقفی

از جلسه قبل یک نکته‌ای بگویم. صحبت از حروف مقطعه بود. آن چه که ذیل فرمایش سید مرتضی وارد شدم، این بود: سید فرمودند قرائات باید چه طور پدید آمده باشد؟ حال که همه قرائات از ناحیه خدا است...:

> فلا بُدّ من أن يكونَ اللّهُ تعالى ابتدأ إحداثَ هذا القرآنِ قد تكلّمَ به - إمّا في حالٍ واحدةٍ أو أحوالٍ متعاقبةٍ - على هذه الوجوهِ كلِّها و الحروفِ حتّى يتمّ القولُ مع إباحتِه تعالى القراءةَ بأيِّ شيءٍ شئنا من هذه الحروفِ بأن يكونَ القارئُ بكلِّ واحدٍ منها حاكياً لكلامِه و مؤدّياً لمثلِ لفظِه ... أن تعالى يجبُ أن يتكلّمَ في ابتداءِ إحداثِ القرآنِ على جميعِ الحروفِ و القراءاتِ المختلفةِ[1]

از عبارت سید مرتضی، علم کلام می‌بارد. **«فلا بد من أن یکون الله تعالی فی ابتداء إحداثه لهذا القرآن قد تکلم به»**؛ آن هم کلام حادث، نه کلام اشاعره. **«إما فی حال واحدة أو أحوال متعاقبة علی هذه الوجوه کلها و الحروف، حتّی یتمّ القول مع إباحته تعالی القارئ بأیّ شیء شئنا من هذه الحروف»**. بعد آخر کار احوال متغایره را قبول نکردند. فرمودند: **«أن تعالی یجب أن یتکلّم فی ابتداء إحداث القرآن علی جمیع الحروف و القراءات المختلفة»**. من می‌خواهم بحث کلامی اینجا را حذف کنم. مقصود ایشان برای ما بسیار عالی است. مقصود ایشان چه بود؟ این وجوه قرائات نزد این عالم بزرگ و شاگردشان، همه نازل من عند الله است. شیخ طوسی فرمودند «اصلح الوجوه»[2] حرف سنی ها نیست که می‌گویند سبعة احرف یعنی خودت بگویی. فرمودند اصلح الوجوه حرف ابن قتیبه است. او گفت یعنی «نزل القرآن علی سبعة انواع من انواع الاختلاف». و لذا فرمایش شیخ الطائفه خیلی لطیف است. وقتی طبق قرائت نافع و حمزه «ملک یوم الدین» می‌خوانیم، و طبق قرائت عاصم «مالک یوم الدین» می‌خوانیم، شیخ الطائفه که اصلح الوجوه را فرمودند، «مالک» و «ملک» دو حرف است یا یک حرف؟ نزد شیخ که اصلح الوجوه را گفتند، این «ملک» و «مالک» دو حرف است یا یک حرف است؟

شاگرد: یک حرف است.

استاد: چرا یک حرف است؟ فرمودند «سبعة احرف» نه یعنی یکی از آن‌ها «ملک» و یکی «مالک». فرمودند «سبعة احرف» یعنی هفت نوع ممکن الاختلاف که یکی از آن‌ها اختلاف در زیادی الف بود. پس «مالک» و «ملک» کلاهما حرف واحد من سبعة احرف. این مختار شیخ الطائفه بود که هیچ،

مرحوم طبرسی هم نقل کرده‌اند، مختار ابن جزری هم همین بود. گفت من سی سال فکر کردم و در آخر فکرم به این رسید. مختار مهدوی بود. مختار ابن قتیبه بود. در فدکیه برای آن صفحه گذاشته‌ام. در چنین فضای بحث ما اینجا است:

وقتی شیخ می‌گویند چرا این حرف واحد است؟ فرمودند چون ائمه علیهم‌السلام این قرائات را تجویز کردند. چرا اصلح الوجوه است؟ چون ائمه علیهم‌السلام گفته اند این قرائات را بخوانید. پس سبعه ای که مناسب آن است، این است. چرا؟ چون همه قرائات مختلف را می‌گوید «نزل علی حرف واحد». بنابراین با حدیث حرف واحد هم جمع می‌شود. این فرمایش شیخ الطائفه است. این هم فرمایش سید مرتضی است که فرمودند همه اینها احداث می‌شود.

در دو جلسه قبل عرض کردم، مبنای مباحثه ما تا به حال این شده: می‌گوییم مباد سبعة احرف را به چه معنا کنید؟ این مباد علمی است. برای این است که تأکید کنیم. مباد سبعة احرف را فرمایش سید بگیرید و ای حتی فرمایش شیخ بگیرید. حرف ابن جزری هم تام نبود. ما گفتیم سبعة احرف، روی جمع بین همه حرفها، از روایت الغارات ثقفی امیرالمؤمنین یک نکته فرمودند. گفتند بیا برای تو لیلة القدر را توضیح بدهم. بعد گفتند «فأجری جمیع الأشیاء علی سبعة»[3]. قرآن در لیلة القدر نازل شده. خیلی روشن است. به گمانم لزوم بیّن بالمعنی الاخص است. اگر هر دو را با هم ملاحظه کنند توضیحی نیاز ندارد؛ به این معنا می‌شود که «نزل القرآن علی سبعة احرف»، چرا؟ چون «اجری الله سبحانه تعالی الاشیاء علی سبعة». کتاب او هم کتاب کل تکوین است. «مّا فَرَّطنَا فِي الكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ»[4] همه چیز را در آن آورده‌ام. پس این سبع کامل است.

---

[1] جواب المسائل الطرابلسیات الأولی ص۲۵۱

[2] التبیان فی تفسیر القرآن - الشیخ الطوسی ۱/ ۶

[3] الغارات (ط - القدیمة)، ج۱، ص: ۱۰۷

[4] الانعام ۳۸

# گام دوم) ترجیح حقیقت کتابتی قرآن بر حقیقت لفظی آن

حال برگردیم؛ سؤال ما این بود که آیا خداوند متعال در ابتدا قرآن را روی این مبانی کلامی احداث الفاظ کرده؟ یا نه، اصل در کتاب یک چیزی است که ما فعلاً نمیدانیم به چه صورت است، ولی میدانیم اصل در قرآن کتاب بودن است. نه لفظ بودن. «اقرأ»؛ کتاب را میخوانند. لذا ابوفاخته که از اصحاب خاص امیرالمؤمنین بود در مورد حروف مقطعه گفت: «فواتح السور منها يستخرج القرآن»[1]. این قدر حروف مقطعه اهمیت پیدا کرد. آقا فرمودند همه سور بیست و نه گانه ای که حروف مقطعه دارد، مربوط به قرآن کریم است، الّا دو سوره که ظاهراً سوره مبارکه عنکبوت و روم است. سوره عنکبوت و روم یک استثناء خاص خودش است. تاکیدهایی هم که از ناحیه اهل علم مطلق الهی شده به اینکه شب بیست و سوم حتماً این دو سوره را بخوانید، معلوم میشود یک چیزهایی در این دو سوره هست. تأکید به اینکه در شب بیست و سوم که برای شب نزول قرآن است، این دو سوره خوانده شود. و حال اینکه به فرمایش ایشان در این حروف آن دو سوره ذکری از قرآن نیامده. اینها یک چیزهایی است که آدم باید فکرش را بکند.

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»[2]؛ «نون» به چه معنا است؟ به‌معنای ماهی آمده، به معنا حرف نون هم هست، زیبایی قرآن در این است که یک معنای رایج بین عرب را دارد؛ به‌معنای «الحبر» است. مفسرین هم گفته اند. نون یعنی مرکب. «ن و القلم»؛ قلم کنار مرکب آمده، «و ما یسطرون». وقتی قلم و مرکب با هم شد، «و ما یسطرون» میشود. اگر روایتش را هم ببینید، دارد «فَالْمِدَادُ مِنَ النُّورِ وَالْقَلَمُ مِنَ النُّورِ»[3]. دستور آمد، اسرافیل المؤاء میکرد و میکائیل مینوشت ای برعکس. روایتش در تفسیر البرهان هست. منظور من این است که آن بدو ظهور قرآن کریم....؛ از القوی ادله ای که فعلاً میتوان در فضای بحثی گفت، این است که مرحله ابتداء ظهور قرآن کریم به‌صورت کتاب بوده. نه به‌صورت احداث لفظ. این مبانی کلامی را از جناب سید نمیپذیریم که خداوند به آن صورت الفاظ را احداث کرده باشد.

---

[1] تفسير الطبري = جامع البيان ط هجر (۵/ ۲۰۱)

[2] القلم ۱

[3] معانی الأخبار، ص۲۲

# ظهور اولیه کتابتی قرآن کریم چگونه بوده است ؟

حال سؤال این می‌شود: اگر اقوی این شد که اولین مرحله ظهور قرآن، کتاب بوده، کتاب اول به چه صورت بوده که همه این وجوه قرائات را ساماندهی می‌کرده؟ الآن ما با رسم المصحف مانوس هستیم. آن جا به چه صورت بوده؟

شاگرد: چرا نپذیرفتی که لفظ بوده؟

استاد: حدود سال نود و سه مفصل جلسات را بحث کردیم. الآن هم صفر نیست. هم برای این طرف آیات داشتیم و هم برای آن طرف. کلمه اقوی را به همین خاطر گفتم. اگر ادله این طرف را بگویم شما می‌گویی پس صد در صد الفاظ بوده. درست است. ولی باید همه را در نظر گرفت.

شاگرد2: مصاحف قبل از آیات قرآن هم «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ» [1].

استاد: بله. در الواحی که برای حضرت موسی علیه‌السلام آمد، ناسخی نداشتیم. راجع به قرآن هم دارد «فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ» [2] «إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ» [3]. شواهد این چنینی دارد. اگر بعدنبال بحث بروی و طرفین آن را ببینی، روشن می‌شود. نمی‌دانم مباحثه آن سال پیاده شده ای نه، ولی در چندین جلسه راجع به آن بحث کردیم. ظاهراً خیلی نشد به نهایت امر برسیم. ولی اصلش مطرح شود تا آخر کار برسیم.

آن چه که منظور من است، این است: رسم المصحفی که الآن داریم، حرف ابوفاخته راجع به حروف مقطعه، بیش از اینکه به حرف سید گرا بدهد، به این مبنا گرا می‌دهد که اصل قرآن کریم کتاب بوده. «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ، إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» [4] قرآن کریم است. من که نمی‌گویم. خدای متعال می‌فرماید. لو امتناعیه است. «مواقع النجوم» چیست؟ ستاره‌های در آسمان فیزیکی است؟!

در روایت کافی شریف بود که مقداد سؤال کرد، حضرت فرمودند «لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ» [5]. این نجوم القرآن است. خود همین نجوم القرآن چه دم و دستگاهی دارد.

شاگرد: حرف ابوفاخته چطور به کتابت گرا می‌دهد؟

استاد: ابوفاخته می‌گوید می‌توانیم از فواتح السور قرآن را استخراج کنیم. روی مبنای سید فواتح السور این است: خدای متعال اول الفاظی را احداث می‌کند. آن الفاظ چیست؟ خدای متعال که نمی‌گوید «ا ل م». روی مبنای سید وقتی خدای متعال احداث می‌کند باید «الف، لام میم» احداث کند. اگر اینطور گفته شود اینها بسیط نیستند. یعنی در اول احداث «الم» یک امر مرکب احداث شده؛ الف و ... . اما اگر به کتابت برگردید، در فضای کتاب شما زبر و بینات پیدا می‌کنید. یعنی یک

زبر دارید که «ا» می‌نویسید. اما وقتی به لفظ در می‌آورید می‌گویید «الف». یعنی در دل «ا» که نوشتید، لام و فاء هم هست. این قدر بین کتابت و لفظ تفاوت هست. وقتی لفظ می‌خواهد ادا شود، زبر و بیانش با هم ادا می‌شود. مگر اینکه شما بگویید نه، خدای متعال هم اول گفته «ا، ل، م». البته خود این هم دوباره وجوهی دارد؛ مثلاً «اَ لَمَ» باشد. ولی در کتابت تاب بیشتری دارد. خب فعلاً کتابت اینجا به این صورت است. آن کتابت «و ما یسطرون» به چه صورت بوده؟ به مراتب از این کتابت ما بالاتر است، و انعطاف و وجوه بیشتری در آن هست. «منها یستر ج القرآن» را عرض می‌کنم. چرا آن جا کتابت بالاتر است؟ به این خاطر که اساساً آن حروف اولیه که می‌خواهد قرآن را تدوین کل حقائق و کل تکوین قرار بدهد، باید مثل خود تکوین باشد. اگر شما حروف کم داشته باشید نمی‌توانید تدوین کنید. اگر زیاد داشته باشید لغو می‌شود. خداوند متعال باید آن‌ها را طوری قرار بدهد که کاملاً منعطف باشد. به‌صورت کاملاً تدوین نگاشتی بتواند کل تکوین را سامان بدهد.

بنابراین چون ایشان فواتح را می‌گوید، ریخت فواتح به ریخت إحکام است، بساطت است. «بسم الله الرحمن الرحیم، الر كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» [6] ببینید صحبت حروف مقطعه است، می‌فرمایید «احکمت». «ثم فصلت»؛ تفسیرش بعد می‌آید. احکام با احداث لفظ جور نیست. نمی‌گویم محال است. در کلام من استحاله نیست. صحبت سر این است که کدام انسب است. وقتی ابوفاخته می‌گوید «الم، منها یستخرج سورة البقرة»، استخراج یک فرمولی دارد. آیا این استخراج با لفظ جورتر است؟ یا با کتاب بودن؟ فعلاً اندازه‌ای که من می‌فهمم در محدوده ذهن قاصر من کتاب بودن اصل ظهور قرآن کریم، «یستخرج» را بیشتر می‌تواند توضیح بدهد و سامان‌دهی کند. تا اینکه بگویی لحظه اولیه ظهور قرآن احداث الفاظ بوده.

شاگرد: اگر گفتیم حروف است، شاید حروف در عالمی باشد که ظهور کتابت و لفظ نباشد. «یستخرج» بیشتر با این می‌خواند. یعنی خود طبیعت این حروف. غیر از اینکه بخواهد به عالم الفاظ و عالم کتابت بیاید. حقیقتش آن‌ها هستند که قرار است تدوین تکوین شوند.

استاد: اینکه مسلم است. منظور کتابت مناسب همان موطن است.

شاگرد: چه ضرورتی دارد موطنی باشد که در آن کتابت باشد؟ اصلاً طبیعتی است که ظهورش به این صورت نیست که در کتابت یا لفظ باشد.

استاد: ببینید کتابتی که می‌گویی کتابتی است که از خود آیات قرآن برداشت می‌شود. ادبیاتی است که خداوند متعال در کتاب خودش مفصل آورده است.

شاگرد2: «کتب» در قرآن می‌تواند به‌معنای محکم باشد. «كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ» [7] یعنی هیچ شک و شبهه ای در آن نیست. یعنی قطعی است. شاید مقصود از «کتاب مکنون» هم همین باشد.

استاد: «وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا، ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَۖ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا» [8] نمی‌توانیم بگوییم این حتمی است. چیزی هست که کلش را می‌بیند.

شاگرد: آقای بازرگان ادعا کرده همین حروف مقطعه در آن سوره نسبت به سوره های دیگر بیشتر آمده است. مثلاً در «ن و القلم و مایسطرون»، در این سوره بیشتر از همه قرآن آمده است.

استاد: مثلاً راجع به فرمایش شما در سوره مبارکه ق گفته اند، می‌گویند تعداد «ق» که در این سوره مبارکه آمده، در همه جای قرآن دارد «قوم لوط»، «آل لوط» اما تنها در سوره مبارکه ق به جای

«قوم لوط» گفته «اخوان لوط». بهطوریکه اگر این «ق» اضافه میشد نظم تعداد «ق» به هم میخورد. حتی اینها را گفته اند.

شاگرد: مرحوم فاضل در کفایه در بحث «یطهرن» و «یطهّرن» میگفتند تمام روایاتی که در تحریف قرآن نقل شده، به یک نفر برخورد میکند که آن یهودی است، که بهغیراز روایات تحریف، روایات دیگری ندارد.

استاد: اسمش را نگفتند.

شاگرد: اسمش را گفتند من یادم نیست. احتمال دارد که در نوار باشد. ایشان چند روز راجع به تحریف القرآن بحث کردند.

---

[1] الانبیاء ۱۰۵

[2] عبس ۱۳

[3] الاعلی ۱۸

[4] الواقعه ۷۵-۸۰

[5] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 2 صفحه : ۵۹۹

[6] هود ۱

[7] الانعام ۱۲

[8] الاسراء ۱۳ و ۱۴

# کتاب سابق و لاحق بر وجود انسان

شاگرد۲: روایتی هست که «خلق اسما بالحروف غیر متصوت»، امکان دارد که بدو ظهور قرآن به حروف، این حروف نباشد، نه این الفاظ باشد.

استاد: «مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا»[1] خیلی مفصل است. دفتری داشتم که کتاب سابق و لاحق بود. نمیدانم در فدکیه گذاشتم ای نه. به نظرم گذاشتم. جمعآوری آیاتی که کتاب سابق بر وجود انسان را ذکر میکند، و آیاتی که کتاب لاحق بر هبوط انسان در دار دنیا را میگوید. خود اینها خیلی جالب است. در اینکه حروف و کلمات، کتابتش، مناسب آن مقام است. شما میتوانید آن تناسب را از کنار هم گذاشتن اینها به دست بیاورید. خیلی جالب است. «وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ، فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ»[2] آقا میفرمودند یعنی حتمیت. خب این آیه را چه کار کنیم؟! به این زیبایی میفرمایند «فی کتاب مسطور فی رق منشور». رق چیست؟! یعنی خدای متعال به این صورت میگوید که صرفاً مجاز گویی حتمیت نیست. یک مطلبی ملکوتی است ورای اینکه بگوییم کتابت یعنی حتماً اینطور است. «فی رق منشور»؛ در رق منشور است. استاد حسن زاده زیاد این آیه را میفرمودند. میخواستند مبنای خودشان در علم و وجود منبسط بگویند این «رق منشور» را زیاد به کار میبردند. خدای متعال یک کتاب مسطور دارد که «فی رق منشور». یک بستری است که کل در آن ثبت و ضبط است. به صرف مجازگویی نیست.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1] الحدید ۲۲

[2] الطور ۱-۳